أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السّلام پس از عبارت سابق‌الذكر می‌فرمایند: وَ جُملَةُ اشتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللَه تَعَالَي بِهِ وَ نهَاهُ عَنه؛ بنده برای رسیدن به مقام عبودیت و تحقّق معنای عبودیت در وجود او، و اتصال سرّ و نفس او به ذات پروردگار به حیثی كه هیچ نوع شائبه كثرت و انانیت و نفسانیت در وجود او نباشد و تمام زوایای تعلّقات در وجود او از بین برود، باید جمله و تمام اشتغالات خود و كارهایی را كه انجام می‌دهد منحصر كند در آنچه كه خداوند به او امر كرده و در آنچه كه خداوند او را نهی كرده. این كلام امام صادق علیه السّلام است.

 وَ جُملَةُ إشتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ اللَه تَعَالَي بِهِ وَ نَهَاهُ عَنهُ. جُملَةُ إِشتِغَالِهِ‌ همه كارش، تمام امورش، تمام برنامه‌اش، تمام اشتغالاتش، جُملَةُ یعنی همه، هیچ جای خالی نگذارد، مقداری را انجام بده و مقداری را ترك بكند، نه! این را نمی‌گویند جمله. بِالجُمله یعنی همه. تمام امورش را در این مسئله متمحض كند. این عبارت، خیلی عبارت پرمغزی است؛ حضرت نمی‌فرمایند كارهایش را بر طبق رضای خدا قرار بده. این یك عبارت متداول و متعارفی است، همه هم می‌گویند كه انسان باید امورخودش را بر طبق رضای الهی قرار بدهد، مرضی لله باشد، مُمضی باشد، برنامه زندگی‌اش باید بر طبق دستور باشد و تكلیف باشد. اینها عباراتی است كه مطلب را می‌رساند ولی آن تأكید لازم را كه مقصود و منظور امام علیه السّلام است شاید نرساند. اما امام علیه السّلام با این جمله آن تأكید را هم بیان می‌كنند وَ جُملَةُ إشتِغَالِهِ؛ تمام مسئله‌اش، تمام برنامه‌اش باید به این كیفیت باشد.

 چرا باید این‌طور باشد؟ چرا انسان برای رسیدن به مقام عبودیت كه بارها عرض شد بالاترین مرتبه معرفت و كمال انسانی است باید همه امورش را بر طبق رضای الهی قرار بده، بر طبق آنچه كه مأمور است و بر طبق آنچه كه نهی شده، چرا باید این‌طور باشد؟ این چه تحمیلی است كه خدای متعال بر ما كرده؟ این چه تضییقی است چنانچه خیلی‌ها می‌گویند خدای متعال ما را در این مضیقه و منگنه قرار داده چرا باید ما این‌طور باشیم؟ چرا باید از خود اختیار انتخاب نداشته باشیم؟ چرا انسان باید در عمل و در انتخاب مسیر آزاد نباشد؟ آزادی در هر مقوله‌ای و در هر عرصه‌ای، چه در عرصه اندیشه و فكر، و چه در عرصه عمل، چرا باید از انسان سلب بشود؟ چرا امام صادق می‌گویند باید تمام برنامه زندگیتان، نه یك مقداری، نه یك مقداری را انجام بدهیم یك مقداری را انجام ندهیم، یك روز انجام بدهیم یك روز انجام ندهیم، هر وقت كه نفس ما تقاضا كرد انجام بدهیم و در غیر این موارد نه! بدنبال كار خود باشیم. سرّ مسئله در كجاست؟ این اهتمام و تأكید حضرت بر چه اساس و چه ملاكی است؟ اگر نكنیم چه مسئله‌ای پیش می‌آید، و چه مطلبی فوت می‌شود؟ بالاخره اینها سؤالاتی است كه طبعاً هم سابق و هم امروزه این سؤالات مطرح است.

 ما می‌توانیم این عبارت امام علیه السّلام را از جهات مختلف بررسی كنیم و این مطلب در عرصه‌های مختلف قابل دقت است كه ما كم‌كم شروع می‌كنیم تا به آن نكات دقیق و ظریف در جلسات بعد برسیم.

 امام علیه السّلام می‌فرمایند كه انسان باید در بایدها به بایدی توجه كند كه از ناحیه خدا آمده است، در نبایدها به نبایدی باید توجه كند كه او هم از ناحیه خدا آمده است. این دو مسئله اساس زندگی نه هر شخصی، [بلكه‌] فردی كه می‌خواهد به كمال برسد. پنج میلیارد جمعیت در دنیا هست همه اینها دنبال این حرف‌ها نیستند. آن كسانی كه می‌خواهند به مرتبه كمال و معرفت برسند كه بحث ما در این ظرف و در این موقعیت قرار دارد. اینها باید، بایدها و نبایدهای خودشان را از جای دیگری بگیرند. آیا اینها فكر و عقل ندارند؟ دارند مانند بقیه، بلكه بالاتر هم دارند. آیا اینها احساس ندارند و خوشی و درد را متوجه نمی‌شوند؟ بله می‌شوند از بقیه هم شاید بهتر، احساسات بهتر، عواطف بهتر و ادراك و شعور بیشتر. آیا اینها آن مزایا و خصوصیات یك انسان را ندارند كه باید از سایر افراد ممتاز بشوند؟ نخیر! همه دارند. آنچه را كه یك انسان برای تكامل خودش در این دنیا و از نقطه نظر روحی و معنوی لازم دارد این‌گونه افراد بیشتر نداشته باشند كمتر ندارند.

 با توجه به این نكته سرّ كلام امام صادق در اینجا چیست؟ وَ جُملَةُ إشتِغَالِهِ‌ یعنی ما در عرصه‌ای صحبت می‌كنیم كه شخص دردمند است، شخص احساس درد و بیماری می‌كند، در این عرصه ما صحبت می‌كنیم. نمی‌خواهیم راه طولانی برویم از اول شروع كنیم از ابتدای مسئله كه چطور انسان باید عمل خودش را بر طبق دستور قرار بدهد و حتّی در یك مورد هم تخلف نكند. آن راه خیلی راه طولانی است گرچه بعنوان یك اشاره ما به این مطلب می‌رسیم. اما در عرصه و مجلسی كه صحبت می‌شود، افرادی كه مخاطبین بنده هستند و افرادی كه در این موقعیت حضور پیدا می‌كنند این مطالب را برای خود هضم كردند و از این قضایا گذشتند و راه خود را از مسیر دیگران كه در وادی ضلالت و هلاكت است جدا كرده‌اند. افراد دردمند و افرادی كه بدنبال درمان می‌گردند و بدنبال رفع نقص می‌گردند مانند خود بنده؛ یعنی از این نقطه نظر همه با هم در اینجا در یك موقعیت قرار داریم هیچ تفاوتی هم بین بنده و شما نیست هیچ. فقط تفاوت این است كه بنده صحبت می‌كنم و شما هم گوش می‌دهید و توجه می‌كنید همین است و الّا از سایر نقاط دیگر همه در یك موقعیت قرار داریم و همه بدنبال یك مطلب هستیم و آن این است كه راه و روشی كه بزرگان برای این مسیر طی كرده‌اند چیست و كیفیت عمل به آن چگونه است؟ در این موقعیت.

 شكی نیست بر اینكه خدای متعال این انسان را كه خلق كرده است قطعاً وجود این انسان، هم براساس تجربه و هم براساس برهان هر دو تجربه عملی هم این مطلب را ثابت می‌كند چطور اینكه برای همه این مسئله مسلم است اگر انسان در مقام تربیت و تكامل برنیاید به همان قسم از دنیا خواهد رفت كه به همان قسم به این دنیا آمده است. این یك تجربه‌ای است كه برای همه افراد است؛ فرض كنید كه شخصی در اینجا بدنیا بیاید، وقتی‌كه به دنیا می‌آید مشاعری ندارد، ادراكی ندارد، خصوصیاتی ندارد. فقط از نقطه نظر حیوانی و نباتی خصوصیات و آثار نبات كه عبارت است از رشد و تولیدمثل و حیوان كه ادراك و شعور ظاهری است بر این اساس این حركت می‌كند، رشد پیدا می‌كند، می‌آید بالا همین‌طور با توجه به عدم ورود در مجامع تربیتی و در مجامع فرهنگی.

 شما یك انسان را در نظر بگیرید كه این انسان در جنگل بدنیا آمده و هیچ كسی ارتباطی با او ندارد و در یك جزیره‌ای دورافتاده‌ای است. از همان ابتدا شروع می‌كند به رشد كردن، هیچی نمی‌فهمد تا وقتی‌كه پنجاه شصت سال بخواهد از این دنیا برود غیر از درخت و پرنده و حیواناتی كه در دوروبرش هستند ادراكی بر او اضافه نمی‌شود، مشاعر او رشد نمی‌كند، چون با محیط فرهنگی اطراف خودش ارتباط ندارد. یعنی با تمدّن ارتباط ندارد، با جامعه ارتباط ندارد، با افراد مختلف دارای افكار گوناگون ارتباطی ندارد، فقط بزرگ می‌شود خیلی بخواهد آن حالات حیوانیت كه در سایر افراد هست در او بروز و ظهور پیدا می‌كند فقط در همین مقدار، بیش از این مقدار دیگر تفكری ندارد و بعد هم از دنیا می‌رود. این سیر مرتبه انسان در صورتی‌كه در تحت تربیتی قرار نگیرد. حالا كاری نداریم به اینكه ممكن است خدای متعال بواسطه بعضی از فیوضات و عنایات خاصّه خودش، او را یك‌مرتبه متوجه كند جرقه‌ای در دلش بزند به این مطالب كاری نداریم بر حسب عادی و عرف كار داریم. الان شما تصور كنید در این كره خاكی چه قبائلی هستند. در كشورهای مختلف كه اینها از تمدّن به دور هستند الان هم هستند. اگر شما بخواهید بروید مطالعه كنید در حالات آنها می‌یابید كه افكار و خصوصیات آنها حتی بچه‌های ما هم نمی‌تواند این مطالب را درك كند؛ یعنی افكار بسیار پایین و معاشرت بسیار پایین و ارتباطات در محدوده یك زندگی حیوانی منتها حالا یك قدری بهتر و یك چند در صدی اضافه بر این اصلًا به‌طوركلی معنا ندارد.

 این انسان اگر قرار باشد رشد و تعالی پیدا كند باید در یك محیط فرهنگی و تربیتی قرار بگیرد تا بتواند رشد پیدا كند؛ در هر زمینه‌ای چه رشد مادی و چه رشد معنوی در این مسئله تفاوتی ندارد اگر بخواهد به علوم امروزی دست پیدا كند با نشستن در منزل دست پیدا نمی‌كند، باید آستین‌ها را بالا بزند، همّت را برای خود منشأ برای همه تكاملات قرار بدهد و حركت كند، در هر نقطه‌ای كه می‌خواهد برسد، می‌خواهد صنعتگر بشود باید پیش صنعتكار برود. می‌خواهد دارای حرفه و مهنه‌ای بشود باید مراجعه كند، می‌خواهد در مجامع علمی شركت كند باید بلند شود برود، این‌طور نمی‌شود در منزل بماند. پس برای تكامل فكری و تكامل روحی نیاز به تربیت است، این را می‌گویند مقام عمل. در مقام عمل انسان باید به شرایط و لوازم و حدود و قیودی كه آن محیط و آن موقعیت آن را به آنچه از اهداف و اغراض می‌رساند باید به آن شرایط توجه كند، باید ملتزم باشد. به صرف وارد شدن در یك محیط علمی انسان عالم نمی‌شود به قول مولانا:

كی بود دانستن سركنگبین‌ \*\*\* دفع صفرای نگار مهجبین‌

 با دانستن، صرف دانستن حالا این دانستن را ما زودتر گفتیم گاهی اوقات نه، منظور ما همین بدست آوردن این نكات علمی است، حالا در مرتبه عمل طبعاً آن بماند. مولانا می‌گوید كه برای رسیدن به یك مرتبه از تكامل به صرف اینكه در اینجا این را درس می‌دهند این فائده‌ای ندارد، باید در سر كلاس حاضر بشوید و بنشینید و تعلّم كنید و به مطالبی كه استاد می‌گوید توجه كنید و بعد شب بروید مطالعه كنید، این تازه مرتبه اول‌

 است. در مقام عمل این مطالب برای بعد است كه چطور انسان عمل كند و به مقتضای این علم بتواند خودش را وفق بدهد.

 این مرتبه كه انسان در این دنیا برای كسب معرفت ظاهری خود را به تكاپو و به تلاش و تقلّا می‌اندازد لازمه تمام وصول به اهدافی است كه هر شخصی در هر رتبه‌ای می‌خواهد به آن دسترسی پیدا بكند، در هر حرفه و مهنه و هر فنّی. تاریخ به یاد ندارد كه یك شخص از ابتدا دارای فلان علم شده باشد. تاریخ سراغ ندارد شخصی از ابتدا حكیم باشد، از ابتدا ریاضی‌دان باشد، از ابتدا یك پزشك باشد، از ابتدا یك عالم باشد، از ابتدا یك مجتهد مبرّز باشد، از ابتدا یك عارف باشد. یك همچنین مسئله‌ای نیست مگر در بعضی از موارد خاصّ كه از ناحیه پروردگار لطف خاصّ هست كه انبیا و ائمّه را در بر می‌گیرد كه این فقط مربوط به آنهاست. اما افراد عادی یك همچنین مسئله‌ای وجود ندارد. اگر بوده این قضیه مربوط به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام بوده‌ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا مریم، ٣٠ از همان ابتدای تولد در این دنیا، حضرت عیسی می‌فرماید: به من خداوند كتاب داده. نمی‌گوید كتاب می‌دهد، نمی‌گوید بعداً وقتی‌كه به بلوغ رسیدم بیست سی سالم شد كتاب می‌دهد، الان كه روی دست مادرم هستم، الان كه یك طفل رضیع و شیرخوار هستم، الان خدا به من كتاب داده است. منتها بروز و ظهور این مسئله بعداً خواهد بود. فعلًا من در مقام طفولیت هستم كسی هم حرف ما را قبول نمی‌كند حالا بعداً ولی الان به ما دادند.

 وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا الان خدا مرا پیغمبر قرار داده است و این مسئله از باب مستقبل متحقق الوقوع نیست كه می‌گویند آنچه در آینده قطعی الوقوع است در حكم ماضی است. نخیر! اینجا مقام، مقام حقیقت است؛ یعنی واقعاً الان من به مقام نبوت رسیدم و این اشكالی ندارد. وقتی‌كه عنایت پروردگار باشد هیچ استبعادی ندارد. مگر امام جواد در سنّ نه سالگی به امامت نرسیدند؟ مگر امام هادی بنابر بعضی از روایات هشت سال و بنابر بعضی روایات ده سال یا یازده سال مگر نرسیدند؟ چرا راه دور برویم مگر امام زمان حی خود ما در سنّ پنج سالگی به مقام امامت رسیدند شوخی نیست قضیه. یعنی زمان غیبت صغرا از سنّ پنج سالگی امام زمان شروع شد و تمام افرادی كه با حضرت ارتباط داشتند به‌واسطه نوّاب اربعه از سنّ پنج سالگی مطلب و باب ارتباط را باز كردند. نامه می‌نوشتند برای نوّاب اربعه؛ عثمان‌بن سعید، محمدبن عثمان، حسین‌بن روح، علی‌بن محمد سَمُری. عثمان‌بن سعید اولین نائب امام علیه السّلام كه از اصحاب امام هادی و امام حسن عسگری بود از اصحاب خاصّ آن حضرت بود از طرف شیعیان نامه می‌آمد نامه را می‌گرفت و می‌گذاشت در زیر سجّاده خودش، سجّاده‌ای كه در آن نماز می‌خواند، فردا صبح می‌آمد سجّاده را می‌زد كنار می‌دید جواب نامه زیر آن نامه نوشته شده. امام زمان در سنّ پنج سالگی بود كه این كارها را انجام می‌داد. حالا اینكه عادی است اینكه چیزی نیست. من در جلسات گذشته مقام و موقعیت امام علیه السّلام را خدمتتان عرض كردم. این چیست؟ این عنایت الهی است. عنایت الهی شامل می‌شود برای یك طفل پنج سال او را به مرتبه‌ای می‌رساند كه‌

 حضرت ابراهیم خلیل در سنّ نود سالگی هم نرسیده به آن. اشرف همه انبیاء و اولیاء و اینها به گرد امام در سنّ پنج سالگی هم نمی‌رسد. این كار خداست. اینها افراد جدای از مسئله هستند.

 بحث ما راجع به افراد عادی است كه اینها طریق تكامل را در زیر سایه مقام ولایت می‌خواهند طی كنند. این افراد همان قانونی كه برای سایر اهداف وجود دارد به آن قانون باید ملتزم بشوند؛ یعنی اگر انسان بدون توجه به مسائل معنوی و اوامر و نواهی كه برای تكامل او لازم است در این دنیا به سیر عادی بشری خودش ادامه بدهد، نتیجه برای او همان حدّ و همان مرحله خواهد بود نه بیشتر. یعنی اگر شخصی ایمان به خدا نداشته باشد، اوامر و نواهی را از طرف پروردگار انجام ندهد در نهایت قضیه در نود سالگی همان مكتسباتی را كه در این دنیا كسب كرده است از چند تا فرمول و چند تا قاعده و چند تا مسئله ریاضی در همان حدّ است، اضافه بر او و اضافه بر این مسئله چیزی نصیب او نخواهد شد هیچی. اگر فرض كنید كه شخصی از اول مشغول در امور ریاضت و ورزش و توانمندی بشود و به حدّی برسد كه بتواند فلان كُشتی‌گیر بشود، در سنّ نود سالگی تمام این امكانات همه را از دست می‌دهد و مانند یك بچه پنج ساله از این دنیا می‌رود، هیچ چیزی بر این مسئله مترتّب نیست. یك عمر سعی كرده رشد كرده، بدن خودش را قوی كرده قوت و قدرتی بدست آورده و بعد هم خداحافظ هیچی، یك انسان عاطل و باطل و بدون اینكه كاری انجام داده باشد.

 یا اینكه یك فردی زحمت می‌كشد در یك رشته‌ای از رشته‌های ورزشی سرآمد هم بشود بسیارخب، با یك مرضی كه می‌افتد در منزل و با یك میكروبی كه می‌افتد به جانش، تمام آن زحماتی كه رفته همه از بین می‌رود هیچ نتیجه‌ای هم بر آن مترتّب نمی‌شود. سنّش هم كه از سی و چهل سال به بالا بگذرد دیگر بازنشسته می‌شود باید در منزل بنشیند. نتیجه‌ای عائد زندگی و حیات این شخص نخواهد شد و كمالی مترتّب بر وجود او نخواهد شد. این مسئله در همه فنون وجود دارد، در همه حِرف وجود دارد؛ یك شخص صنعتگر به هر مقدار هم صنعتگر ماهر و حاذقی باشد وقتی‌كه سنّش به شصت سال و هفتاد سال می‌رسد دیگر كاری از او برنمی‌آید تمام شد. باید دیگر برود در منزل. یعنی تمام آن كمالاتی را كه بدست آورده است كمالات مقطعی و در یك برهه خاص از زمان است و این كمالات مترتّب بر روح او نشده است. كمالاتی است كه عارض بر بدن او شده است و با فرسودگی بدن و سستی بدن هم آن كمالات می‌رود پی كار خودش، هیچ، تمام می‌شود می‌رود. می‌ماند این شخص و خودش با یك بچه ده ساله هیچ تفاوتی نمی‌كند هیچ تفاوتی نمی‌كند. ریشش سفید شده، قدش خمیده شده است اما از نقطه نظر تعالی روح و از نقطه نظر نفس مثل یك بچه هفت ساله می‌ماند هیچ تفاوتی نمی‌كند.

 آنچه كه موجب كمال و تعالی روح هست و موجب تربیت و با گذشت سنّ به افول نمی‌گراید و تنازل پیدا نمی‌كند عبارت است از كمالاتی كه برای روح پیدا می‌شود، از كمالاتی كه برای نفس پیدا می‌شود، كمالاتی كه با رفتن از این دنیا از بین نمی‌رود، تازه در آن دنیا شكوفاتر می‌شود، كمالاتی كه با فرسودگی بدن فرسوده نمی‌شود.

 امام علیه السّلام این مرتبه و موقعیتی كه دارد در پنج سالگی همین بود، در صد سالگی همین بود، الان كه هزار و دویست سال از عمر امام زمان می‌گذرد امام علیه السّلام هم همین است. اگر ده هزار سال دیگر هم بگذرد امام علیه السّلام در همین مرتبه است. و این اختصاص به امام ندارد حتی افرادی كه به مرتبه تكامل برسند و آن مقام و موقعیت فنا ذاتی را ادراك كنند این افراد، گذشت زمان دیگر در آنها اثری بوجود نمی‌آورد. آنها به آن مرتبه تكاملی خود رسیدند و دیگر كامل شده‌اند چه یكسال بر آنها بگذرد یا یك میلیون سال بر آنها بگذرد آن به مرتبه تكامل دیگر رسیده است.

 حالا برای رسیدن به مرتبه تكامل چه باید كرد؟ از كدام قانون باید پیروی كرد؟ چه مطلبی را باید بكار بست؟ خیلی واضح است. خدای متعال كه خالق انسان است خدا بهتر از هر شخص دیگری این مسیر تكامل و مسیر رسیدن به مقام معرفت را او برای انسان بیان كرده است. افراد دیگر مانند خود انسانند با انسان تفاوتی ندارند. آقا بنظر من بهتر است شما این كار را بكنید! بنظر من بهتر است شما این عمل را انجام بدهید! این بهتر است؟ این زودتر به نتیجه می‌رساند یا اینكه خدای متعال، او بیاید و بگوید این عمل را انجام بده تا اینكه به من برسی. می‌گوید مگر نمی‌خواهی به من برسی؟ شما می‌خواهید منزل یكی از دوستانتان بروید منزلش را بلد نیستید اطلاع ندارید، برای رفتن به منزل آن دوست و رفیق چه كار می‌كنید؟ آیا بلند می‌شوید تلفن می‌زنید به یك شخصی كه در خارج هست آن طرف دنیاست آدرسش را می‌خواهید یا پیش خود او می‌روید آقا آدرس منزلتان كجاست؟ می‌گوید از فلان خیابان بیا به فلان كوچه فلان در منزل ما اینجاست. چرا؟ چون صاحب منزل اوست و او بهتر از هر كس دیگری به طریق وصول به آن منزل اطلاع دارد. فلهذا امام علیه السّلام كه این مطلب را می‌فرمایند مطلب گزاف و گتره‌ای مطرح نمی‌كند. امام علیه السّلام می‌فرمایند كه اگر یك شخص بخواهد به مقام عبودیت و معرفت برسد به مقتضای قواعد منطقی و عقلایی باید آن را عمل كند كه خدا گفته است نه دیگران! نه سر خود! چرا؟ چون مقصد و مقصود معرفت پروردگار است و او بهتر از هر كسی می‌تواند آدرس بدهد، بهتر از هر كسی می‌تواند راه و طریق را بیان كند.

 در اینجا امام علیه السّلام به یك نكته اشاره می‌كنند نكته‌ای كه از اكثر افراد، این نكته غافل مانده و آن نكته این است كه ما تصور می‌كنیم عبادات و تكالیفی را كه انجام می‌دهیم اینها یك تكالیف تقلیدی و تعبّدی و كلیشه شده است. ما مجبوریم نماز بخوانیم! مجبوریم حج مشرّف بشویم! مجبوریم روزه بگیریم! خدا گفته چه كنیم باید این كار را انجام بدهیم! خدا گفته اگر انجام ندهیم عقاب و تازیانه و شلّاق و آتش در كمین است. اگر انجام ندهیم مسائل اخروی در پی است. یعنی با یك دید ترس و نگرانی و تشویش و اضطراب به تكالیف نگاه می‌كنیم. این‌طور نیست؟ نه ان‌شاءاللَه كه این‌طور نیست. می‌گویم اینجا فرق می‌كند كه حال اگر جای دیگر بودیم همه می‌گفتند بله. با یك دید وحشت نسبت به اینها نگاه می‌كنیم. حالا یك مقداری رفقا انصاف داشته باشند حالا درست است ما آمدیم اما حالا یك مقدار در خودمان برویم. آیا ظهر كه می‌شود موقع‌

 نماز برای انجام نماز چه فكری در ذهن می‌آید؟ آیا این فكر نمی‌آید كه الان وقت نماز است زودتر انجام بدهیم تا اینكه راحت بشویم؟ یا اینكه وقتی‌كه دیگر انجام ندادیم دارد وقت تمام می‌شود این در ذهن ما نیست بلند شویم زودتر این نماز را بخوانیم وگرنه قضا حساب می‌شود، كتك و شلّاق در پیش است هان؟ این است دیگر، قاعدتاً این است! عرض كردم همه مثل هم هستیم، بالاخره با هم رفیقیم.

 یا موقعی كه ماه رمضان می‌خواهد بیاید می‌گویم ای‌داد بیداد دوباره ماه رمضان آمد. بالاخره دیگر روزه را باید بگیریم عیب ندارد! نگیریم شصت روز قضا دارد یا شصت مسكین طعام دارد قضای بعد آن است. یا اگر حجّ را انجام ندهیم مسائل دیگر در پیش است. ما یك وقتی حجّ مشرف بودیم یكی از دوستان در آنجا بود در مدینه بودیم و به مكّه مشرف نشده بودیم. گفتم: حال شما چطور است احوال شما؟ گفت ان‌شاءاللَه می‌گذرد بالاخره برمی‌گردیم سراغ زن و بچه‌مان، دیگر این چند روز هم تمام می‌شود و برمی‌گردیم سراغ زن و بچهّ‌مان! ببینید این یك دید است حجّ انجام می‌دهد برای اینكه تكلیف را از خودش ساقط كند، نماز را می‌خوانیم برای اینكه تكلیف را ساقط كنیم. دیگر چیزی به خدا بدهكار نباشیم و دیگر خدا از ما چیزی از طلبكار نباشد. خدا یك نماز خواستی آن هم خواندیم، دیگر چه می‌خواهی؟

 به قول یكی از همین خلفای بنی‌امیه ولیدبن یزید بود، مست كرده بود و شب تا صبح شراب و ورق و همه چیز و صبح به همان حال مستی رفت برای نماز. ولیدبن یزید از جمله افرادی است كه به قول اهل تسنن تو را به خدا ببینید فكر و عقل كجاست از جمله افرادی است كه به قول اهل تسنن رسول خدا در زمان حیات خودشان بشارت آمدن اینها را به مردم دادند! ولیدبن یزید! چون این روایت متعدد است و اهل تسنن و شیعه به‌طور متعدد نقل می‌كنند كه در جای جای حیات رسول خدا، حضرت از آمدن ائمّه اثنی عشر خبر دادند من جمله روایتی است كه جابر بن عبداللَه انصاری نقل می‌كند كه می‌گوید نشسته بودیم رسول خدا فرمودند: الائمةُ بَعدِي اثني عَشر[[1]](#footnote-1) ائمّه بعد از من دوازده نفرند بعد آهسته فرمودند: كُلُّهُم مِن قُريش‌ البته در بعضی از روایات اسامی آنها را گفته‌اند. در بعضی از روایات در بعضی از موارد اسامی را ذكر نكردند ولی‌ كُلُّهُم مِن قُريش‌ را آهسته گفتند.

 شیعه مشخص است اوّلهم علی‌بن ابیطالب و آخرهم امام زمان كه حی است و مشخص است. اهل تسنن به دست و پا افتادند چه كنند؟ اگر بخواهند همه خلفایی كه بعد از پیغمبر، خلفای غاصب تا خلیفه المستعصم‌[[2]](#footnote-2) كه توسط شخص هولاكو به قتل رسید [آنها را بخواهند حساب كنند] عددشان از پنجاه تا هم تجاوز می‌كند. كدام را بیایند [حساب كنند؟] آمدند شروع كردند انتخاب كردن! آخر احمق‌ها اگر می‌خواهید انتخاب كنید درست انتخاب كنید! گفتند چهارتا ما خلیفه راشدین داریم آن چهارتا، معاویه و یزید كه پسر

 رسول خدا را هم كشت آن هم جزو اینها می‌شود شش‌تا، بعد آمدن یكی عمربن عبد العزیز مروان، مأمون و هارون از جمله آن افراد، آمدند ولیدبن یزید را هم انتخاب كردند. ولیدبن یزیدی كه با حالت مستی می‌رفت در مسجد نماز می‌خواند، با حال مستی! و نماز صبح را سه ركعت خواند به جای دو ركعت! گفتند چرا سه ركعت خواندی؟ گفت حال خوشی دارم اگر بخواهید اضافه هم می‌كنیم خدا دو ركعت از ما خواسته دیگر! طلب كه دیگر ندارد از ما.

 این همین كسی بود كه آن‌قدر شراب خورد و از شدّت مستی خودش را در حوض شراب می‌انداخت این بزرگوار! در یك وقتی‌كه به قرآن تفأل كرده بود برای حال خودش، این آیه‌ جَبَّارٍ عَنِيدٍ إبراهیم، ١٥ آمد كه ما افرادی كه جبار و عنید هستند معاند هستند و مغرض هستند اینها را به سخت‌ترین عذاب خود ما اینها را مبتلا می‌كنیم. آمد قرآن را گذاشت كنار دیوار و اشعاری دارد كه:

تهددنی بجبار عنید \*\*\* فها أنا ذاك جبار عنید

إذا ما جئت ربك یوم حشر \*\*\* فقل یا رب مزقنی الولید

 تیر و كمان حاضر كرد این قرآن را آماج تیرهای خودش قرار داد و تمام صفحات قرآن را تكه‌تكه كرد. گفت به من می‌گویی‌ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ها منم. اگر روز قیامت آمدی به خدا بگو كه ولید مرا تكه‌تكه و پاره كرد. این شخص رفت و در بالای خانه خدا در بالای كعبه بساط شراب پهن كرد. ایشان از افرادی هستند كه رسول خدا به مسلمین بشارت داده به وجود و تشریف فرمایی یك همچنین وجود شریف و از افرادی هستند كه اسلام به وجود اینها منیع است و عزیز است! التفات كردید؟! این ائمّه اهل سنت ما هستند این‌گونه افراد! بجای دو ركعت سه ركعت می‌خواند می‌گوید نه اشكال ندارد. حالا بالاخره حال خوشی داریم اتصالمان قوی‌تر شده یك چندتا جرعه هم خوردیم و یك چندتا هم می‌خوانیم حال خوشی پیدا كردیم.

 نه این نمی‌شود. عبادت باید عبادتی باشد كه خداوند آن عبادت را برای انسان قرار داده. تكالیفی كه آن روح تكامل را در انسان زنده می‌كند و تربیت می‌كند، این راه راهی است كه منحصر به فرد است. ما خیال می‌كنیم كه عباداتی را كه انجام می‌دهیم این عبادات فقط دستور است و در مقام اطاعت از روی اجبار انجام می‌دهیم. مجبوریم انجام بدهیم اگر انجام ندهیم این مسائل پیش می‌آید. هیچ تا بحال شده است كه برای آمدن وقت نماز خود را در انتظار ببینیم؟ هیچ شده است كه برای انجام حج روزشماری كنیم؟ هیچ شده است پس از انقضاء ماه رمضان برای رسیدن به ماه رمضان بعد روزشماری كنیم؟ چرا باید این‌طور باشد؟ دلیلش چیست؟

 دلیلش اشتباهی است كه در تفكّر ما نسبت به تكالیف وجود دارد؛ ما خیال می‌كنیم كارهایی را كه انجام می‌دهیم این كارها براساس برنامه‌ای است كه خدای متعال این برنامه را برای انسان قرار داده، امروز این كار را باید انجام بدهی فردا آن كار اگر انجام ندهی چه و چه خواهی شد. اگر نماز نخوانی چه خواهی شد، اگر روزه نگیری چه خواهی شد. اگر خمس ندهی چه خواهی شد، اگر زكات ندهی چه خواهی شد. اگر به حج نروی‌

 چه خواهی شد. بقول امیرالمؤمنین علیه السّلام‌ تِلكَ عِبَادةُ العَبيِد[[3]](#footnote-3) این عبادت بندگان است. بنده‌ای كه در خدمت مولای خودش هست عاشق چشم و ابروی مولایش كه نیست. در زمان‌های سابق بنده بود الان ممكن است خدمتكاری در منزل خدمت بكند. این همچین قربةً إلی اللَه كه برای خدمت نمی‌آید. در زمان سابق مسئله ترس بود، الان مسئله مواقب و مقرّری و مواجبی است كه می‌گیرند، مثل تمام مؤسسات، تمام ادارات. شخصی كه می‌رود برای فلان اداره برای سر كار معمولًا افراد این‌طوری می‌روند دیگر، یك وظیفه‌ای انجام بدهند و در آخر ماه حقوقشان را در حسابشان بریزند فقط برای همین مسئله. این یك طرز تفكّر است. با این طرز تفكّر هیچ رشد و تكاملی بر اعمال ما مترتّب نمی‌شود؛ یعنی اگر شخصی با این طرز تفكّر به حج برود، با این طرز تفكّر یك ماه رمضان را روزه بگیرد، با این طرز تفكّر نمازهای پنجگانه خود را بخواند، فقط از انجام یك عمل ظاهری و راست و دولا شدن و یك چند روزی را گشتن و خیابان‌های مكّه و مدینه را دیدن و یك مقداری از منافع ظاهری روزه كه رسیدگی به بدن و جهاز هاضمه و لاغر شدن و اینها هست بیش از این مقدار، مسئله تجاوز نمی‌كند. با این طرز تفكّر نتیجه‌ای كه عائد می‌شود فقط در همین محدوده است. امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید این عبادت بدرد نمی‌خورد.

 دسته دیگری هستند كه اینها از این مرتبه یك قدری بالاترند؛ یعنی مرتبه ترس در اینها تخفیف پیدا كرده امید در اینها زیاد است ولی امید به چه؟ امید به همین مسائل ظاهری، امید به رسیدن به منافع ظاهری اخروی، رسیدن به نعمات پروردگار در آن دنیا، رسیدن به منافع ظاهری در آن دنیا، رسیدن به خوشی‌ها و لذت‌های در آن دنیا. شنیدند آنچه را كه در آن دنیا هست از نقطه نظر لذت بسیار بالاتر و ضریب بیشتری دارد تا آنچه كه در اینجا هست. میوه‌ای كه در آنجا هست به چه كیفیت است، سایر منافعی كه در آنجا هست به چه كیفیت است، حورالعینی كه در آنجا هست در اینجا پیدا نمی‌شود، بهشت و جنّات و نهرهای عسل و ... اینها همه وجود دارد وَ أَنْهارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى‌ محمد، ١٥ اینها در قرآن وجود دارد. آنچه را كه در آنجا هست نظیرش در اینجا وجود ندارد. طمع برای التذاذ، التذاذ نفسانی موجب تحریك آنها به سمت انجام عبادات می‌شود این هم یك مسئله هست، امیرالمؤمنین می‌فرماید: این هم بدرد نمی‌خورد تلك عبادةُ التُّجار[[4]](#footnote-4)

 اگر آن فكری كه در ما هست تصحیح بشود و به یك واقعیت برسیم، كم‌كم در خود تغییر و تبدّلات را احساس می‌كنیم آن چیست؟ او این است كه ما انجام تكالیف و ترك محرمات را به‌عنوان غذا و داروی برای صحت و سلامتی و رفع مرض بدانیم. این مسئله است. اگر شما یك نهالی را بكارید در روی زمین، این نهال برای رشد خودش نیاز به خاك دارد، نیاز به كود دارد، نیاز به آب دارد، نیاز به مراقبت دارد، هوا دارد نور دارد، اگر اینها را شما انجام دادید رشد می‌كند انجام ندادید رشد نمی‌كند. انجام این امور، بایدها و نبایدهایی است‌

 كه برای تكامل این نهال باید شما انجام بدهید، ندهید دو روز دیگر خشك شده باید او را بكنید بیندازید دور. نه شما می‌توانید از این مسئولیت شانه خالی كنید و نه آن نهال می‌تواند بگوید من نیاز ندارم، شما من را ول كن من خودم در می‌آیم. كجا در می‌آیی؟ خشك می‌شوی، یك روز به تو آب ندهند خشك می‌شوی، دیگر باید تو را گرفت انداخت در سطل، انداخت بیرون، دیگر تو بدرد باغچه نمی‌خوری، بدرد زینت بخشی حیاط نمی‌خوری.

 رسیدگی به نهال و پرداختن به او قانونی است از قوانین منطقی و تكوینی برای تكامل این، كه طرفین را ملزم می‌كند از این قانون پیروی كنند. نكنند نهال خشك می‌شود شوخی هم ندارد، نه نهال می‌تواند بگوید مرا رها كن به حال خود، و نه شما كه صاحب نهال هستید می‌توانید! چرا؟ قانون قانون تكوین است، قانون قانون عقلائیست عقلانی است. نكنید از بین می‌رود پولتان هم هدر می‌شود، زحمتتان هم همه از بین می‌رود. برای رشد این باید این كار انجام بگیرد.

 شخصی كه مریض است و به پزشك مراجعه می‌كند به صرف رفتن پیش پزشك نمی‌تواند بسنده كند، پزشك نسخه می‌دهد عمل به نسخه قانون تكوین است تعبّدی نیست. بگوید من بخاطر شما كه حالا آمدم در خدمتتان به نسخه عمل می‌كنم. می‌گوید نمی‌خواهی نكنی نكن، صاف! می‌خواهی نكنی نكن. آن‌وقت شما می‌آیید عمل می‌كنید، چرا عمل می‌كنید؟ جبر تكوین شما را وا می‌دارد كه به این نسخه عمل كنید می‌بینید عمل نكنید می‌میرید، عمل نكنید كر می‌شوید، عمل نكنید كور می‌شوید یك عمر كور می‌مانید. این قطره را اگر در چشم نریزید كور می‌شوید، قرنیه می‌چسبد و دیگر قابل علاج نیست، شبكیه پاره می‌شود و قابل علاج نیست. اگر مرض قند خود را معالجه نكنید كور می‌شوید لذا قند نمی‌خورید فرار می‌كنید! چرا؟ می‌دانید چه عواقبی در پی دارد، می‌دانید به این نبایدها اگر عمل نكنید چه خواهد شد و به این بایدها اگر عمل نكنید چه عواقبی بر شما خواهد آمد این را می‌گویند قانون تكوین.

 قانون تكوین و قانون علل و معلولات و دایره اسباب و مسببات تقلیدی نیست. فطرت بشر و عقل بشر حكم به عمل و اجرای این قوانین را می‌كند، نكند كور می‌شود، می‌میرد تمام زحمات او از بین می‌رود و انسان جان خود را می‌خواهد، محبت دارد محبت به ذات دارد. محبت به استمرار دارد حبّ به استمرار دارد، حبّ به استمرار حیات دارد؛ چون حبّ استمرار حیات را دارد به مقتضیات و قوانین و شرایط او هم تن در می‌دهد، تن در می‌دهد. بله یك نفر ممكن است از زندگی سیر بشود خودش را از بالا بیندازد پایین، انتحار كند او یك مطلب دیگری است. اما كسی كه می‌خواهد زنده بماند، كسی كه می‌خواهد از تمتّعات دنیا بهره‌مند بشود، جبراً خود را ملزم می‌داند كه به شرایط زیست و شرایط تكوین عمل كند این را می‌گویند قانون طبیعی.

 همین قانون در عبادات و در منهیات ما و در تكالیف وجود دارد. ما باید این تفكّر را داشته باشیم فرض كنیم جهنّمی وجود ندارد، فرض كنیم بهشتی وجود ندارد. فرض كه اشكال ندارد. ما در مرتبه تكامل به چه‌

 نیاز داریم؟ ما برای تكامل روح خودمان به چه نیاز داریم؟ همین‌طور بنشینیم دست روی دست بگذاریم بسیار خوب. عرض كردم نود سال بگذرد با یك بچه هفت ساله فرق نمی‌كنیم هیچ فرقی نمی‌كنیم. مگر امروزه نمی‌گویند آقا دل خودت را به خدا وصل كن نماز خواندن چیست؟ بنشین وصل كن، وصل كن دیگر، وصل كن. ده سال وصل كن ببین به كجا می‌رسی؟ ده سال دیگر هم بگذار رویش ببین به كجا می‌رسی؟ نود سال وصل كن خوب چه؟ تا كی وصل كنیم؟ بالاخره یك تایمی یك وقتی برای ما بگذارید كه بگوییم آقا تا این مقدار وصل كنیم دیگر كار ما تمام است. می‌نشینیم همین‌طور دل خودمان را به خدا وصل می‌كنیم هیچ كار هم انجام نمی‌دهیم هیچی انجام نمی‌دهیم. چه می‌شود قضیه؟ هیچی! بیخود! اینها بخاطر فرار از وضعیتشان كه ناشی از جهل آنهاست این حرف را می‌زنند همین اشتباه است. خیال می‌كنند اعمال ما اعمال تقلیدی است اعمال تحمیلی است. خدا بر ما تحمیل كرده چماق بالای سر ما گذاشته شلّاق گذاشته می‌گوید باید انجام بدهی می‌گوید من اختیار دارم چرا انجام بدهم؟ خدا وجود دارد من دلم می‌خواهد به خدا وصل كنم. من با آن ارتباطی كه با خدا دارم كافی است. كافی است؟ چقدر به تو اضافه شد؟ چقدر معرفت پیدا كردی؟ تو الان هفتاد سال سنّت است.

 من با یك شخص صحبت می‌كردم نماز نمی‌خواند اهل این حرف‌ها نبود خدا را قبول داشت. می‌گفت پیغمبر و هیچی را قبول ندارم. گفتم بسیار خب در یك جایی بودیم بعد هم ظاهراً فوت كرد این‌طور كه به نظرم می‌رسد گفتم شما چه نحوه ارتباط با این خدا دارید؟ گفت من ارتباطم را در این می‌بینم كه بنشینم و با خدای خود ارتباط برقرار كنم بگویم خدایا خوبی خدایا چه هستی. گفتم بسیار خب چند سال از سنّت می‌گذرد؟ هفتاد سال. در این هفتاد سال كه این كار كلیشه‌ای را انجام دادی چه به تو اضافه شد؟ چه به معرفتت اضافه شد؟ تو كه پنجاه سال پیش هم همین كار را می‌كردی، مسئله‌ای اضافه نشد، ترقّی كه نكردی مطلبی كه بوجود نیامد. چه مرتبه‌ای ... پزشك بسیار متخصصی بود ولی از نقطه نظر مسائل و علوم امروزی شخص متقدّمی بود ولی از نقطه نظر مسائل معنوی نه! بالاخره با همین اتصال به خدا در یك هواپیمای شخصی داشت با یكی از بستگانش می‌رفت هواپیما سقوط كرد هر دو می‌میرند این هم اتصالش این شخص چه نتیجه‌ای بر این عملش و كاری كه انجام می‌دهد مترتّب می‌شود؟ چه نتیجه‌ای بر آن مترتّب می‌شود؟ هیچ! چرا؟ چون تصور خود را از تكالیف تصور صحیحی قرار نداده است. یك تصور خلافی قرار داده و خیال می‌كند تكالیفی كه انجام می‌دهند یك فرد عادی آورده، فرد بشری، می‌گوید چرا من از یك شخصی به نام پیغمبر تبعیت كنم من خودم برای خودم كسی هستم. آن بیخود كرده گفته، اینها بشری اند، اینها زمینی هستند. مگر نمی‌گویند امروزه؟ انبیا افراد زمینی هستند، افراد بشری‌اند افراد خاكی هستند مثل ما، افرادی هستند كه مانند ما از اجتماع بوجود آمدند.

 روی این جهت اگر ما این مطلب را درك بكنیم، تكالیفی را كه خداوند توسط پیغمبرانش برای ما فرستاده است این مسئله در وهله اول حكم نسخه طبیبی را برای درمان مریض دارد و حكم اجرای عملیاتی را

 برای رشد و تكامل حیات ما و زندگی خود ما دارد. غذا نخوریم ده روز بعد می‌میریم، آب نخوریم تا چند روز بیشتر طول نمی‌كشد، تنفس نكنیم یك دقیقه بعد دو دقیقه بعد حالت خفگی برای انسان پیدا می‌شود، شوخی هم قضیه برنمی‌دارد. این مسئله را اگر ما درك بكنیم آن‌وقت نظر ما نسبت به تكالیف تغییر پیدا می‌كند. خدا دیگر تكالیفش برای ما تحمیلی نمی‌شود، می‌شود تكالیف منطقی. آن تكالیفی كه خدا برای ما بیان می‌كند و توسط پیغمبرانش می‌فرستد دیگر تحمیلی نیست تقلیدی نیست، حكم دارو را دارد برای تكامل. آن‌وقت است كه انتظار ظهر را می‌كشیم كی ظهر می‌رسد؟ چطور وقتی‌كه مریض هستیم انتظار می‌كشیم كی سر ساعت برسد دارو را بخوریم؟ الان هم برای رسیدن به ظهر انتظار می‌كشیم، برای رسیدن به ماه رمضان انتظار می‌كشیم، برای رفتن به حج دیگر دست روی دست نمی‌گذاریم همین‌طور هر وقتی‌كه شد. اگر بدانیم كه این حج چه اثری بر تكامل ما دارد از همین الان ساعت یازده و نیم به فكر می‌افتیم و بدنبال رفتن به حج، منتها در همان مسیری كه بیان شده نه آن‌طوری كه خلاف است، به یك نحو دیگری باشد كه كلّ زندگی به هم بریزد نه آن‌طوری كه دیگران آمدند نقل كردند.

 یك شخصی بود داشت برای مرحوم آقا می‌گفت كه ماه رمضان بود دیدیم یك پولی جمع كردیم در امسال، حوصله رفتن به مكّه را هم ندارم. گفتم در ماه رمضان خرجش كنم كه دیگر وقتی ماه شوال می‌شود استطاعت نداشته باشم كه به مكّه بروم! بَه بَه بَه واقعاً كه ... ببینید، مسلمان است نماز می‌خواند روزه می‌گیرد، در مشهد هفته‌ای یك دفعه زیارت امام رضا هم می‌رود اما درك ندارد، درك از تكالیف ندارد، نمی‌داند، خیال می‌كند این حج همین‌طوری بلند شدن و احرام بستن و سوار شدن و پیاده شدن و آمدن و گشتن است، دیگر نمی‌داند از ابتدای لبیكش چه بر او نازل می‌شود و چه بر او می‌ریزد و نفس او را چطور برمی‌گرداند اینهایی كه خدمتتان عرض می‌كنم خیال نكنید مطالبی است كه عوام نمی‌دانند. بسیاری از آنهایی كه حتی احكام حج را می‌نویسند هم اطلاع ندارند، با این طرز فكر به احكام نگاه می‌كنند و با این طرز فكر احكام را برای مردم توضیح می‌دهند این طرز فكر است در طرز فكر امام صادق علیه السّلام مسئله احكام مسئله‌ای است كه اگر انسان بداند خودش بدنبال می‌گردد نه اینكه بنشیند قاعده برائت و قاعده استصحاب بخواهد جاری كند. در مكتب امام صادق علیه السّلام این مردمند كه پاشنه را از خانه امام در می‌آورند برای اینكه به مطلب برسند نه اینكه بنشینیم خب بالاخره یكی می‌آید از امام یك حكمی را می‌گوید دیگر، تا وقتی هم كسی نیامده خوب راحتیم دیگر!

 رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم شوخی نمی‌كرد وقتی‌كه با مردم می‌نشست و به امور آنها می‌رسید همین‌كه موقع نماز ظهر می‌شد می‌دیدند رسول خدا هی دارد آسمان را نگاه می‌كند، هی دارد نگاه می‌كند كی خورشید بیاید؟ هنوز نیامده، كی می‌آید به این زوال برسد؟ هی دارد دنبال می‌گردد. او دارد می‌بیند كه راه خلاصی او و راه تغییر و تبدّل رسول خداست ما نیستیم راه تغییر و تبدّل او با این است. همین‌كه موقع نماز

 می‌شود می‌گوید ارحني يا بلال‌[[5]](#footnote-5) بلال بیا من را راحت كن، بیا من را نجات بده، با اذان خودت بیا من را نجات بده، با اذان خودت بیا من را از این وضعیت در بیاور. او كه تازه خودش متصل است؛ یعنی رسول خدا نماز را راحتی نفس خود می‌داند در وقتی‌كه خودش در اتصال با پرودگار در اجتماع زندگی می‌كند، خودش در اتصال با پروردگار رتق و فتق می‌كند، خودش در اتصال با پروردگار در كثرت دارد غور می‌كند و سیر می‌كند. آن تازه می‌گوید ارحني يا بلال‌ وای به حال ما دیگر. نماز و تكالیفی را كه امام صادق می‌فرماید معنایش این است.

 چندی پیش خدمت رفقا گفتم، اگر از امروز روز جمعه خدا بگوید ما نماز را برداشتیم پنج تا نماز را برداشتیم دلمان می‌خواهد، هان؟ دلمان می‌خواهد. مگر بابیه نبودند؟ حضورتان عرض كنم كه این سید علی محمد باب كه آمد ما یك وقتی كتاب‌های اینها را خیلی می‌خواندیم و سرمان درد می‌كرد و كلّه‌مان بوی قورمه‌سبزی می‌داد دنبال این مسائل بودیم كتب اینها را همه را خواندیم مطالبشان را آن كتاب‌هایشان كه نازل شده از آسمان حالا آسمان كجاست! اینها را مطالعه می‌كردیم وقتی‌كه سید علی‌محمد باب آمد البته اول ادعای بابیت كرد و ادعای اینكه باب امام زمان است و واسطه برای امام زمان است و بعد یك قدری ترفیع مقام پیدا كرد و ادعا كرد خود امام زمان است و یك قدری بالاتر رفت ادعای پیغمبری هم كرد و كتاب هم آورد. بعد دیگر حالا آن كسانی كه بعد از آنها آمدند دیگر ادعای الوهیت هم كردند، میرزا حسینعلی نوری بهاء اللَه ادعای پیغمبری هم كردند. از جمله اعجاز این جناب میرزا حسینعلی نوری بهاء اللَه رئیس فرقه بهائیه اینكه ایشان در بیانات خودشان فرمودند شما وقتتان را آنجا تلف نكنید ما تلف كردیم ولی حالا دیگر به این چیزها نمی‌خواهد برسید اینها دیگر پرونده‌اش دیگر جمع شده است از جمله مطالبی [كه گفته این است‌] كه اوصیاء پیغمبر آخرالزّمان دوازده نفرند اما چون من بعد از او آمدم و از نقطه نظر تكامل بشری، امّت من بر امّت پیغمبر ترجیح دارند اوصیاء من بیست و چهار نفر هستند كه هر كدام یكی پس از دیگری از نسل دیگری خواهند رسید و آن وصی بیست و چهارم من كه از نسل من است با آمدن او قیامت برپا خواهد شد! نشان به همان نشانی كه نوه ایشان به نام شوقی افندی اصلًا بچه‌دار نشد. یعنی اصلًا به‌طوركلی بچه‌دار نشد. اینها دیدند خیلی آبروریزی شده، رفتند یك بچه را از یك جا برداشتند و یك جلسه‌ای تشكیل دادند و هیئت امناء درست كردند و ریاست آن را بعنوان بچه این آقا كه نتیجه جناب میرزا باشد معرفی كردند و قالب كردند! اتفاقاً آن هم بعدش باز بچه‌دار نشد! اتفاقاً از معجزات ایشان مسائلی كه اگر بخوانید برای هضم غذا بعد از غذا خیلی خوب است! واقعاً كلمات ایشان كه كتابی دارند كه آیات باید چه كنید و چه كنید خیلی مفصّل است. ما یك وقتی در این چیزها بودیم خیلی وقت پیش این مطالعات هم تقریباً مال حدود سی سال پیش است بیست و هشت سال بیست و نه سال پیش است.

 این جناب سید علی‌محمد باب وقتی‌كه به رسالت و پیغمبری رسیدند اول‌كاری كه كردند برای اینكه زحمت را از امّت بردارند شریعت پیغمبر را نسخ فرمودند و اعلام كردند كه شریعت پیغمبر نسخ شده و چون هنوز تازه‌كار بودند و شریعت جدید را بلد نبودند بیاورند و می‌خواستند یك قدری زحمت بكشند یك مدّتی برای یكی دوسالی دوران فترت پیش آمد. اصحاب و متابعین ایشان هم در این یكی دوسال دلی از عزا درآوردند! حالا دیگر بیش از این شرح نمی‌دهم كه چه كردند و به چه فیوضاتی نائل شدند چون گفتند این دوران فترت است و آن شریعت سابق نسخ شده است و شریعت جدید هنوز نیامده دیگر هرچه باداباد! اینكه می‌گویم هرچه باداباد واقعاً هرچه باداباد بود، دیگر در هر زمینه‌ای. واقعاً به یك فیض عظمایی رسیدند كه پدرجدّشان هم برایشان یك همچنین آزادی در طول تاریخ نمی‌توانست برایشان بوجود بیاورد!

 حالا اگر خدا آمد و گفت برای مدت محدودی یا اینكه اصلًا [برای همیشه‌] ما نماز را می‌خواهیم برداریم؛ یعنی این نماز كه وسیله ارتباط است ما می‌خواهیم برداریم! آیا ما باید خوشحال بشویم از این قضیه و بگوییم الحمدلله یك تكلیف دیگر برداشته شد؟ نه اینكه بگوید برمی‌داریم و به جایش یك تكلیف دیگری می‌گذاریم [با] همان آثاری كه بر او مترتّب است، این نعمتی كه بواسطه نماز الان بر شما می‌آمد این نعمت دیگر سلب می‌شود. همین‌قدر شما را عقاب نمی‌كنیم! ما باید تو سر خودمان بزنیم. آن بالاترین مسئله و ارتباط انسان با پروردگار، الان دیگر از اینجا برداشته شده این می‌شود طرز تفكّر. در طرز تفكر اسلام و ائمّه علیهم السّلام، مسئله از این قبیل است. بایدها و نبایدها می‌شود بایدها و نبایدهای تكوینی، اگر انجام ندهیم كلاه سر خودمان رفته، به كسی ارتباط ندارد. كلام خواجه سعدی كه ایشان می‌گوید:

عبادت به جز خدمت خلق نیست‌ \*\*\* به تسبیح و سجادّه و دلق نیست‌

 باید به ایشان گفت خیلی شما اشتباه كردید. ایشان خیال می‌كنند عبادت معنایش همین است كه یك عدهّ‌ای بیایند و یك نمازی بخوانند و هیچ اثری بر این مترتّب نمی‌شود. اگر جناب سعدی یك لحظه لذت عبادت نماز و روزه و ارتباط با خدا را می‌دانستند یك همچنین شعری را نمی‌سرودند. بله ما قبول داریم كه خدمت به خلق از افضل عبادات است اما نه اینكه بیاییم بگوییم به جز خدمت خلق نیست.

 خود مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یك روز از استادشان مرحوم آقای انصاری سؤال كردند كه بهترین عملی كه انسان را زودتر به مقصود می‌رساند در راه خدا چیست؟ ایشان فرمودند بعد از انجام فرائض و واجبات و ترك محرّمات، قضای حاجت مؤمن بهترین عملی است كه انسان را سریع‌تر به خدا می‌رساند، بعد از واجبات و بعد از ترك محرّمات. خدمت به خلق بسیار مهم است در روایات هم داریم و از مسائل بسیار مؤكّدی است كه در اینجا آمده. اما نه اینكه به جز خدمت خلق نیست. تا شخصی در مقام عبادت و در مقام انجام تكلیف به تهذیب نرسد كه نمی‌تواند خدمت به خلق بكند. ما آمدیم بدون اینكه به جنبه تهذیب خود توجه كنیم خدمت به خلق را وسیله برای فرار از طریق و مشی در راه و تكلیف قرار دادیم. آقا به خلق خدمت‌

 كنید نماز خواندن چه فائده‌ای دارد؟ آقا به مردم خدمت بكنید مكّه رفتن چه فائده‌ای دارد؟ پول مكّه را به فقرا بدهید برای چه انسان برود در آنجا خرج بكند؟ چرا برود پول حجّ بدهد، انسان به فقرا می‌دهد. خدمت به فقیر و كمك به فقیر جای خود دارد اما مسئله عبادات در كنار این هم جای خود دارد. عبادات و تكالیفی را كه انسان انجام می‌دهد در وهله اول موجب تهذیب خودش است. این تهذیب اگر انجام گرفت آن‌وقت انسان می‌تواند به مردم خدمت كند و الّا خدمت به مردم سر از جاهای دیگری در می‌آورد.

 چرا این‌قدر در لسان روایات و در كلمات بزرگان تأكید شده است بر اینكه انسان به تهذیب نفس برسد؛ یعنی به این مقام عبودیت برسد برای چه؟ برای همین مطلب است. كسی كه تهذیب نفس پیدا كرده است به جای خدمت، زحمت بر خلق بوجود می‌آورد و خلق را به بیراهه می‌برد. بعضی‌ها برای فرار از این مسئله آمدند تشبّث كردند به عمل و تأیید بعضی از اصحاب ائمّه علیهم السّلام مانند علی بن یقطین یا مانند محمد بن اسماعیل بن بزیع كه آقا علی‌بن یقطین هم در دستگاه هارون‌الرشید بود و مورد تأیید امام كاظم علیه السّلام بود. علی‌بن یقطین اگر در دستگاه هارون بود به دستور امام كاظم در دستگاه هارون بود، به امر ولی خدا در دستگاه هارون بود، نه اینكه همین‌طوری خودش سرش را بیندازد پایین و برود در آنجا. امام علیه السّلام وقتی‌كه به یك شخص دستور می‌دهند خود امام هم از پشت، او را احاطه می‌كنند و كارهای او را مورد نظر دارند. همین علی‌بن یقطین نبود كه چند مرتبه مورد غضب موسی بن جعفر علیه السّلام قرار گرفت بخاطر بعضی از سستی‌هایی كه كرده بود و امام علیه السّلام عمل او را تصحیح كردند.

 این‌طور نیست كه هر كسی بگوید ما در مقام خدمت به خلق هستیم! نفسی كه هنوز به مرتبه تهذیب نرسیده است این نفس نمی‌تواند به مردم خدمت كند آن هم در یك همچنین وضعیتی. نمی‌تواند آن نفس خود را در مقام ولایت قرار بدهد و در مقام استیلای بر نفوس و حكم راندن بر نفوس قرار بدهد بدون اینكه تأیید و اشرافی را از ناحیه امام علیه السّلام احساس كند.

 محمد بن اسماعیل بن بزیع یكی از افرادی بود كه بدستور امام ابوالحسن علی‌بن‌موسی الرضا در دستگاه خلفاء بنی‌عباس وارد شده بود و تعابیری را كه امام رضا علیه السّلام برای او ذكر می‌كنند واقعاً تعابیر بسیار جالبی است كه من حیف دیدم این روایتی را كه از امام علیه السّلام سراغ داشتم. اتفاقاً دیشب رفتم و مأخذ آن را هم پیدا كردم كه خود این روایت را برای رفقا بخوانم:

 در رجال نجاشی‌[[6]](#footnote-6) از امام رضا علیه السّلام این روایت را نقل می‌كند كه‌: إن لله تعالى بأبواب الظالمين مَن نور اللَه له البرهان‌ خداوند متعال در موقعیت‌های ظلمانی و در ظروفی كه ظروف ظلمت و جور و عدوان است كسانی را دارد كه بواسطه آنها برهان و راه خود را برای مردم روشن می‌كند. ومكّن له في البلاد و برای این شخص تمكین و استقرار در بلاد فراهم می‌كند. فيدفع بهم ان اوليائه و يصلح بهم امور المسلمين‌ بواسطه اینها

 از اولیای خود دفع بلا می‌كند و امور مسلمین را بواسطه اینها اصلاح می‌كند. لانهم ملجأ المؤمنين من الضرر و إليهم مرجع ذو الحاجه من شيعتنا زیرا این‌گونه افراد ملجأ و پناه مؤمنین هستند از ضررهایی كه این حكام ممكن است بر آنها جاری كنند و مرجع افراد محتاج و نیازمند از شیعیان ما می‌باشند. بهم يؤمن اللَه روأت المؤمنين في دار الظلم‌ ترسِ مؤمنین را خداوند بواسطه اینها و نگرانی اینها را جبران می‌كند. اولئك المؤمنون حقاً اینها افرادی هستند كه واقعاً مؤمن هستند. اولئك مناراللَه في ارضه‌ اینها منار خداوند در زمین هستند محل نور افشانی خداوند در زمین هستند. اولئك نوراللَه في رعيّتهم‌ اینها نور خدا در میان رعیت هستند. ويظهرنورهم لأهل السماوات كما يظهر نور الكواكب لاهل الارض‌ نور اینها به اهل سماوات می‌درخشد همانطوری كه نور كواكب برای اهل زمین است.

 ببینید! امام علیه السّلام چگونه از یك شخصی كه او را منصوب می‌كند و مجاز می‌داند در دستگاه، چگونه یاد می‌كند. اولئك من نورهم يوم القيامة تضي القيامه‌ اینها افرادی هستند كه از نور اینها در روز قیامت، قیامت روشن می‌شود. خُلقوا واللَه للجنه و خُلق الجنه لهم‌ اینها برای بهشت خلق شدند و بهشت هم برای اینها ما علي احدكم أن لو شاء لنا لهذا كلّه‌ باكی بر شما نیست كه اگر شخصی بخواهد به همه این موارد برسد. محمد بن اسماعیل بزیع می‌گوید: قلت بماذا جعلت فداك؟ چه كاری انجام بدهیم كه به اینجا برسیم؟ امام علیه السّلام می‌فرماید: يكون معهم‌ این شخص با اینها باشد فيسرنا بادخال السرور علي شيعتنا پس بواسطه اینكه سرور را بر شیعیان ما داخل می‌كند ما را هم خوشحال می‌كند فكن معهم يا محمّد با اینها باش ای محمدبن اسماعیل بزیع.

 آن‌وقت اینها می‌آیند این روایتی را كه مربوط به محمدبن اسماعیل بزیع هست و یا آنچه را كه مربوط به علی‌بن یقطین هست اینها را برخودشان منطبق می‌كنند! بر خودشان اینها را بار می‌كنند!

 شما خیال می‌كنید مالك بن اشتر نخعی با میل خودش بلند شد به مصر رفت؟ شما تصور می‌كنید اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با میل خودشان رفتند، یك لحظه نمی‌خواستند از امیرالمؤمنین در كوفه جدا بشوند. شما خیال می‌كنید مالك بن اشتر برای رفتن به مصر جان می‌داد؟ آرزوی رفتن به مصر و حكومت مصر را داشت؟ چه حكومتی؟ آن حكومتی كه بر آن اساس، عمرو عاص آمد با معاویه و آن جریان صفین را به راه انداخت. شرط كرد اگر ما با علی پیروز شدیم حكومت مصر از آن من است. ببینید چقدر فرق است؟ یكی یك لحظه نمی‌خواهد از مولای خودش جدا بشود و بودن پیش مولای خود را بر حكومت زمین ترجیح می‌دهد. یكی می‌آید برای رسیدن به این حكومت، با خلیفه بر حق و وصی رسول خدا جنگ به راه می‌اندازد و دهها نفر را به كشتن می‌دهد. چطور؟ ما از كدام یك از این دو هستیم؟ مبادا یك وقت خودمان را گول بزنیم! آن‌

 علی‌بن‌یقطین بند بند وجودش راضی نبود كه در دستگاه هارون و خلفای بنی‌عباس باشد. آن‌وقت می‌آیند می‌گویند كه نه! برای خدمت به خلق است و برای احیاء حق است و برای از بین بردن ظلم است و برای چه هست و برای چه هست. امام علیه السّلام او را معرفی می‌كرد. روایت دیگری كه در اینجا هست این روایت مؤید این مطلب است.

 مرحوم آقا می‌فرمایند: این افراد می‌آیند و آن هوای نفس را كه بدنبال رسیدن به منافع دنیوی است با چهره الهی و دلیل و مستمسك الهی پیگیری می‌كنند و جامه عمل می‌پوشند. لذا اگر به آنها بگوییم آقا! شما مگر برای امام زمان نمی‌خواهید كار كنید؟ مگر برای خدا نمی‌خواهید كار بكنید؟ بفرمایید در منزلتان بنشینید امام بیشتر راحت است. نه نمی‌شود آقا! مگر می‌شود! ما می‌خواهیم خدمت به خلق كنیم! این خدمت به خلق مگر برای خاطر خدا نیست؟ برو در خانه‌ات بنشین حضرت می‌گوید برو بنشین! نمی‌تواند. حتماً باید یك كاری انجام بدهد، حتماً باید یك ریاستی داشته باشد. آن علی‌بن‌یقطین یا محمد بن اسماعیل یا مالك اشتر یا قیس بن سعد بن عباده و امثال ذلك هر آن انتظار می‌كشیدند كه حكم فسخ آنها و حكم عزل آنها از طرف امیرالمؤمنین بیاید و آنها برگردند دوباره در كوفه سر جایشان بنشینند. آنها این‌جوری به مردم خدمت كردند و این‌طور بودند.

 سلمان فارسی از طرف عمر حاكم برای مدائن شد. شما خیال می‌كنید این چه جوری رفت برای مدائن؟ یك كیسه برداشت یك مقداری نان خشك در آن ریخت سوار الاغ شد، یك چوب هم دستش گرفت با یك آفتابه، حركت كرد این‌طوری آمد بسمت مدائن همین بغداد. وقتی‌كه رسید دید مردم جمع شدند و منتظرند. وقتی‌كه آمد گفتند شما حاكمی را كه خلیفه فرستاده ندیدی؟ گفت منظورتان كیست؟ گفت سلمان! قرار بود بفرستد. گفت حالا چه كارش دارید؟ گفت می‌خواهیم سؤال بكنیم استقبال كردیم. گفت حالا من هستم چه می‌خواهید؟ سوار یك الاغ و یك دانه هم كیسه نان خشك و یك آفتابه و یك دانه هم چوب دستی كه یك وقتی سگ به او حمله نكند با چوب بزند همین! در بیابان راه افتاده. البته سلمان این‌طور نبودها! حیوانات دوستش داشتند به حرفش گوش می‌دادند. در تاریخ داریم وقتی‌كه وارد بغداد شد آمد به همه اعلام كرد كه دیگر مغازه‌هایتان را باز كنید، دیگر شب نبندید هم نبندید بروید در خانه‌هایتان بگیرید بخوابید. دزدها خیلی خوشحال شدند كه تا حالا مغازه در بسته را می‌زدند حالا كه دیگر مغازه باز است. یك نفر را صدا كرد گفت برو در فلان‌جا می‌بینی چندتا سگ در خرابه هستند یك رئیس دارند خیلی از آنها گردن كلفت‌تر رئیس آنهاست، برو در گوشش بگو سلمان گفته پاسداری امشب بر عهده شما باشد! از آن طرف هم دزدها خوشحال. فردا مردم آمدند در مغازه دیدند یك جنازه این‌طرف افتاده یكی آن‌طرف افتاده سگ‌ها هم دارند دور [جنازه‌ها] می‌چرخند. این هم یك حاكم! اگر تو مثل سلمان شدی برو مسئولیت را بپذیر. بیخود گول نزنیم خودمان را، اگر بتوانیم خودمان را گول بزنیم یا كس دیگر را، خدا را نمی‌توانیم گول بزنیم.

 صحیحه داود بن زربی است. قال أخبرنی مولًا لعلی بن الحسین علیه السلام ایشان می‌گوید یكی از

 غلامان امام سجّاد علیه السّلام این مسئله را به من گفت. قال كنت بالكوفه؛ من در كوفه بودم بعد از وفات امام سجّاد در زمان امام صادق. فقدم ابوعبداللَه علیه‌السلام ألحیره؛ حضرت صادق علیه السّلام آمدند به حیره. فلتقیته؛ من با حضرت ملاقات كردم. فقلت له جعلت فداك؛ فدایت شوم. لو كلمت داودبن علی او وضعها هولاء فادخلت فی بعض هذه الولایات فقال ما كنت تفعل؛ از حضرت درخواست می‌كند كه شما با این افرادی كه در حكومت هستند اطلاع دارید، با اینها ارتباط دارید اینها را می‌شناسید، از شما حرف می‌شنوند، به داوود بن علی كه حاكمی بوده یا از طرف خلفا مسئولیتی داشته یا به بعضی از این افراد بگویید كه ما را هم داخل كنند، ما را هم به بعضی از این ولایات و حكومت‌ها منصوب كنند. حضرت فرمودند: من این كار را انجام نمی‌دهم. فانصرفت إلی منزلی و تفكرت ما احسبه أنه منعنی إلّا مخافة أن أظلم أو أجور واللَه لأعطینّه و أتیته الطلاق و اعتاق و الإیمان المغلظه أن لا اجور علی أحد و لا أظلماً و لا أعدلًا؛ آمدم به منزل خودم و همین‌طور متفكّر بودم اینكه حضرت منع كرده است و قبول نكرده است این بخاطر این است كه حضرت ترسیده من ظلم كنم یا اینكه ستمی بر افراد وارد كنم من فردا می‌آیم و به حضرت می‌گویم اگر زنی داشته باشم طلاق، اگر بنده‌ای داشته باشم آزاد، هرچه شما بگویید من انجام می‌دهم و قول به شما می‌دهم كه ظلم نكنم و جور نكنم. آمدم پیش حضرت فقلت جعلت فداك إنی فكرت لإبائك علیه؛ من درباره این ابائی كه شما كردید و منعی كه كردید رفتم با خودم اندیشیدم و ظننت أنّك إنّما منعتنی مخافة أن أظلم أو أجور؛ من گمان كردم این‌طور فكر كردم شما بخاطر اینكه یك وقت من ظلم نكنم شما این را نپذیرفتید و حالا من به شما قول می‌دهم، قول مردانه می‌دهم كه اگر ظلم كردم اگر عدوان كردم حتی عدالت نكردم زنم طلاق داده باشد بندگانم آزاد باشند خلاصه آنچه را كه از عقوبات هست من متحّمل بشوم فقال‌: فكيف؟ حضرت فرمودند: چگونه؟ و أعدت علیه الإیمان دوباره این قسم‌ها را بر حضرت دوباره تكرار كردم. فنظر إلی السماء و قال: تنالو هذه السماء أيسر عليك من ذلك‌[[7]](#footnote-7) حضرت یك نگاهی به این آسمان كردند گفتند: رسیدن به این آسمان از این كه تو می‌گویی آسانتر است.

 اینها را هم ما داریم. شما خیال می‌كنید همین! به صرف اینكه یك مسئله‌ای یك مطلبی به نظر می‌آید و انسان هم بیاید! نه این‌طور نیست قضیه، مسئله خیلی مشكل است. تمام این تكالیفی كه امام صادق علیه السّلام می‌فرماید انجام دادن برای تهذیب نفس است، اول باید نفس مهذّب بشود بعد انسان سراغ خدمت به خلق برود. البته خدمت به خلق منظور خدمت‌های كلّی نه اینكه مسائل جزئی، این قاعده و مسائل روزمره افراد است نه! إشراف بر ولایات، تصدّی حكومات، این مسائل كلّی، وارد شدن در دستگاه ظلم، اینها همه نیاز به تهذیب نفس دارد.

 مرحوم آقا رضوان‌اللَه علیه این مطلب را به من فرمودند بعد از آن جریانی كه داشتند و همكاری و همگامی كه با رهبر انقلاب در سنه چهل و دو داشتند و بعد همان‌طوری كه خدمتتان عرض كردم در سابق مسائلی پیش آمد كه ایشان مضطر شدند بر اینكه فاصله بگیرند، قضایایی پیش آمد كه فكر و ذهن ایشان را به خود مشغول كرده بود. بالنتیجه از قضایا و از مسائل كناره‌گیری كردند. در آن سال مشرف شدند برای عتبات و خدمت استادشان مرحوم آقا سید هاشم حدّاد كه رسیدند ایشان می‌فرمودند: همان شب اول راجع به این قضیه ایشان با من صحبت كردند گفتند: آقای آقا سید محمدحسین تصدّی این امور نمی‌شود یا با امام زمان یا با نائب آن حضرت كه اتّصال مستقیم با آن حضرت دارد. شما كدام یكی از این دوتا بودید؟ شما امام زمان بودید؟ یا اینكه متّصل بودید؟

 البته این جریاناتی كه بوجود آمد این مطلب را من تا به حال نقل نكردم الان نقل می‌كنم آنچه را كه بوجود آمد در همان محدوده ممضی بود در همان محدوده، صحبت راجع به ادامه مسئله بود كه ایشان متوجه شدند مطلب با آنچه كه قبلًا فكر می‌شد مسائلی و حدودی اختلاف دارد. لذا همان‌طوری كه خدمتتان عرض كردم كنارآمدند. بعد كه خدمت آقای حدّاد استادشان بود رسیدند این را ایشان می‌خواهند بگویند آقای آقا سید محمدحسین شما كه هنوز به مرتبه آن تهذیب نرسیدی و نفست آن‌طور كه بایدوشاید اتّصال مستقیم با ولی حی، حضرت بقیةاللَه ارواحنا لتراب مقدمه الفداه ندارد چگونه شما به خودت اجازه دادی كه در این مسیر به این عظمت و این مهمّی و این‌قدر با اهمیت، شما این قدم‌ها را بردارید؟ خب حالا فهمیدی؟ حالا با آن فكری كه قبلًا می‌كردی فهمیدی مسئله فرق می‌كند، این همان است.

 این همان است كه باید نفس آن شخصی كه تصدّی می‌كند باید به مرحله‌ای از تهذیب برسد كه با امام زمان دیگر فرقی نداشته باشد، در یك كنار، بگیرد پخش كند، بگیرد، بدهد. از آنجا بگیرد به این نحو، نه اینكه امروز یك حرفی بزنید فردا یكی دیگر بگویید، پس‌فردا یكی دیگر بگویید، پس آن فردا یكی دیگر بگویید. همین‌طور، همین‌طور، هر روز و هر سال یك حرفی بزنید نه! آن یك حرف بیشتر نمی‌زند یك كار بیشتر انجام نمی‌دهد. این می‌شود كسی كه به مقام تهذیب نفس رسیده. همین‌طور راجع به مسائل مهم‌تر، مسائل مرجعیت و مسائل فتوا هم همین است قضیه. شما خیال می‌كنید هر كسی می‌تواند فتوا بدهد؟ هر كسی می‌تواند خودش را مطرح كند ایهاالنّاس بیایید از من تقلید كنید من اعلم هستم؟ این نه آقاجان این نیست. لا يحلُّ الفتيا إلّا لمن يستفتي من اللَه بصفاء سرّه و برهانٍ من ربّه في علانيته و ظاهره‌[[8]](#footnote-8) فتوا جائز نیست. ممكن است یك شخص مجتهد باشد شخصی هم از او تقلید كند بحثی در آن نیست. مقام فتوا یعنی مقام اظهار، كسی بیاید خودش را مطرح كند این منظور است. یك شخصی ممكن است مجتهد باشد به مرحله تهذیب هم نرسیده باشد،

 مجتهدی باشد عادل باشد برای خودش. یكی می‌آید می‌گوید آقا من می‌خواهم از شما تقلید كنم، می‌گوید می‌خواهی بكن، بكن، من همین هستم حكمم همین است می‌خواهی بكن، نه رساله دارم نه چیزی دارم، نه هیچی بفرما، دلت می‌خواهد بكن، خودت هم روز قیامت برو جواب بده، برو تحقیق كن برو خودت هم ... یك كسی می‌آید رساله پخش می‌كند. یعنی چه؟ یعنی بیایید از من تقلید كنید دیگر، این مسئله است.

 امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: جائز نیست در معرض فتوا قرار گرفتن مگر برای كسی كه مستقیم با سرّ و نفس خودش حكم را از خدا بگیرد. یعنی یا من باید باشم یا كسی كه با نفس من در ارتباط و در اتّصال است. همان حرف آقای حدّاد، ببینید یك مسئله است. فتوا یعنی در معرض، پخش كردن. داریم می‌بینیم مشخص است دیگر!

 وبرهان من ربّه‌ و باید برهان داشته باشد از ناحیه پروردگار. برهان یعنی چه؟ یعنی دلیل، روز قیامت برای چه فتوا دادی؟ به این دلیل تا خدا نتواند حرف بزند. اما من كه در اولین مراتب تزكیه نفس گرفتار هستم و پایم در وَحَل (گِل‌ولای) است من هم می‌توانم این كار را انجام بدهم و من هم می‌توانم خود را در معرض فتوا در بیاورم؟! می‌گویند آقا اگر انجام ندهیم مردم چه می‌كنند؟ به شما چه مربوط است كه مردم چه می‌كنند؟ مردم صاحب دارند، مردم امام دارند خودش می‌داند با این مردم چه كند؟ به شما چه مربوط است؟ كی آمده به شما ولایت این مردم را داده؟ كی آمده به شما وكالت داده؟ كی آمده شما را قیم كرده برای دین مردم؟ مردم خودشان می‌دانند. ما برویم كنار، امام خودش درست می‌كند. ما نمی‌گذاریم او بیاید جلو، نه اینكه از گرفتاری، خیلی مسئله فرق می‌كند. چرا امام نمی‌آید؟ ما می‌گوییم نیازی به حضرتعالی نیست ما خودمان در اینجا هستیم می‌خواهید بیایید چه كار كنید؟! بهتر است در همان حال غیبت باشید! اینكه عرض می‌كنم شوخی نیست ها! آن چیزی است كه در نیت‌های ما این منطوی و مكنون است. بخاطر مصالح اینها را ظاهر نمی‌كنیم. ولی خودمان را هم نمی‌توانیم گول بزنیم، برای ما هم امتحان پیش می‌آید، برای ما هم هزار موقعیت پیش می‌آید. بله، می‌گوییم امام زمان بیاید یابن‌الحسن عجل علی ظهورك ما منتظریم بیا چه؟ یك امتحان پیش می‌آید می‌بینیم اصلًا! ابداً! كجا بیاید، مگر ما نمی‌گفتیم؟

 بنده خودم شنیدم كه در جایی شخصی كه همه او را می‌شناسید می‌گفت امام علیه السّلام بیاید همین كارها را می‌كند كه ما داریم می‌كنیم! عیناً همین كارها را انجام می‌دهد كه ما داریم انجام می‌دهیم! پس دیگر برای چه بیاید دیگر زحمت نكشد. این انتظار ظهور است؟ پناه بر خدا.

 یك قضیه‌ای را نقل كنم از مرحوم آقا با اینكه وقت گذشته اما خیال می‌كنم رفقا مایل برای شنیدن این مسئله باشند. مطلب خیلی است ادامه دارد ان‌شاءاللَه در جلسات بعد راجع به این قضایا و همین‌طور مسائل دیگری كه مربوط به این فقره است عرائضی را خدمت رفقا عرض می‌كنیم.

 مرحوم آقا این مطلبی را كه نقل می‌كنم در نوشته‌جات (مطلع انوار) ایشان بود، دیشب بر حسب اتفاق‌

 من داشتم همین‌طور مطالعه می‌كردم دیدم عجب! این چه مطلب مناسبی است كه با مسئله ما منطبق است و من خدمت رفقا عرض كنم ایشان می‌فرمودند بعد از وفات مرحوم شیخ انصاری، هفده نفر از شاگردان ایشان كه هركدام خودشان اصلًا به جای مرحوم شیخ بودند از نقطه نظر علمیت و از نقطه نظر تقوا و از نقطه نظر احاطه بر مسائل، اینها اجتماع كردند تا اینكه برای مردم مرجعی را انتخاب كنند. مانند مرحوم میرزا حسن شیرازی بود، میرزا حبیب‌اللَه رشتی بود، مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی ذوالرّیاستین بود، مرحوم حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل بود، مرحوم حاج میرزا حسن طهرانی نجم‌آبادی بود. اینها از بزرگان شاگردان شیخ انصاری بودند كه هركدام برای خودشان یك كسی بودند. از جمله اینها كه دعوت نكردند مرحوم آقا سید حسین كوه‌كمره‌ای بود، كه ایشان در آنجا دارند با اینكه او اعلم از همه اینها بود و او را هم‌رتبه شیخ انصاری می‌دانستند منتها به خاطر حدّتی كه در برخوردها داشت برای مسئله مرجعیت مناسب ندیدند، یك‌قدری تند مزاج بود، یك‌قدری در برخوردها آن حلم و صبر لازم را كه لازمه تصدّی یك همچنین مسئله‌ای هست آن را نداشت او را دعوت نكردند بقیه را دعوت كردند.

 وقتی‌كه آمدند صحبت بر این شد كه چه كسی این مسئولیت را بپذیرد. همه اتفاق كردند بر مرحوم آقا میرزا حسن طهرانی نجم‌آبادی و من‌جمله خود مرحوم میرزای شیرازی تصریح كرد بر اینكه از نقطه نظر علمیت و از نقطه نظر تقوا آقا میرزا حسن طهرانی نجم‌آبادی از همه اعلم است؛ مرحوم آقا میرزا حسن تأملی كرد و گفت: نه! من لایق این مقام نیستم، گرچه از نقطه نظر علمیت رفقا و دوستان به ما محبت دارند اما آن هوش و ذكاوت و دوراندیشی و سعه صدر و تحمّلی كه در میرزای شیرازی هست و یك مرجع عام باید آن تحمّل را داشته باشد آن در من نیست و من این را از اختصاصات میرزای شیرازی می‌دانم و ایشان را برای این مسئله واجد شرایط می‌دانم. ایشان كه این مطلب را می‌گویند بقیه هم تصدیق می‌كنند و بالاتّفاق حكم می‌كنند بر اینكه میرزای شیرازی به مرجعیت برسد.

 وقتی‌كه مرحوم میرزا این را می‌شنود شروع می‌كند گریه كردن، شوخی نمی‌كرد ها! یعنی مسئله ظاهرسازی نبود. میرزا را همه می‌شناختند. مسئله، مسئله عواقب و نگرانی‌هایی بود كه او می‌دانست كه بار تقلید یك ملّت را بدوش كشیدن چه عواقبی دارد! یك جامعه شیعه و مسلمان را اداره كردن چه گرفتاری‌هایی دارد و چه مسئولیت‌هایی را برای انسان بوجود می‌آورد. شروع كرد به گریه كردن و از آن طرف هم، همه حكم كردند، حكم مجتهد هم كه نمی‌شود رد كرد. مانده بود و مضطر شده بود. مرحوم حاج میرزا حسن نجم‌آبادی به ایشان گفتند من می‌دانم كه شما به چه مسئله‌ای می‌اندیشی، شما این مطلب را قبول كنید و ما هم پشت شما را داریم هوای شما را داریم و شما را تأیید می‌كنیم.

 این مرجعیتی بود كه برای مرحوم آقا میرزا حسن بود؛ یعنی قضیه و مسئله مرجعیت و مسئله فتوا این‌جور نبود كه هر شخصی راحت بیاید و مطرح بكند! نه، اینها فرار می‌كردند، آن هم شخصیتی مثل میرزا حسن شیرازی با آن علمیت و با آن وضعیت. اینها خود را قابل نمی‌دیدند برای اینكه متصدّی كنند. اتفاقاً در همان‌جا

 نوشته‌اند بعد از مرحوم میرزای شیرازی بهترین شاگرد ایشان یا در ردیف بهترین شاگردان ایشان مرحوم سید محمد فشاركی اصفهانی بودند كه بسیار شاگرد مبرز مرحوم میرزای شیرازی بودند ببینید اینها چقدر واقعاً دارای عدالت بودند و چقدر دنبال حقّ بودند و از هوی گذشته بودند بعد از مرحوم میرزای شیرازی مرجعیت به میرزا محمدتقی شیرازی می‌رسد كه به او می‌گویند میرزای كوچك، مرحوم آیةاللَه زاده، آیةاللَه سید عباس اصفهانی كه پسر مرحوم سید محمد بود ایشان نقل می‌كند كه: پدر من مرا فرستاد پیش میرزا محمد تقی شیرازی كه هر دو با هم هم بحث بودند و به ایشان پیغام می‌رساند كه خانواده من می‌خواهند تقلید كنند آیا شما خودتان را اعلم می‌دانید تا اینكه از شما تقلید كنند یا شما من را اعلم می‌دانید كدام یك از اینها است؟ ایشان می‌گوید ما آمدیم پیش میرزا محمد تقی شیرازی، ایشان گفتش كه من نمی‌دانم من اعلم هستم یا شما. آن هم می‌خواست یك قدری مثلًا جواب ندهد و به عهده نگیرد مسئله را، حالا برای چه؟ حالا می‌خواهند تقلید بكنند بكنند، شما می‌خواهی از من تأیید بگیرید نه! ما زیر بار این تأیید نمی‌رویم گفتند من نمی‌دانم.

 مرحوم سید محمد دوباره فرستادند كه شما میزان اعلمیت را چه می‌دانید؟ اگر اعلمیت در حدّت و در دقّت نظر و در جودت فكر است كه شما اعلم هستید. اگر در فهم متعارف عرفی است من اعلم هستم. دوباره مرحوم میرزا تقی می‌گوید من هم همین را نمی‌دانم كه اعلمیت به كدام‌یك از این دوتا می‌گویند. اینجا مرحوم سید محمد به ایشان پیغام می‌دهد كه سابقاً من شما را اعلم می‌دانستم از خودم، ولی الان به‌واسطه بحث‌ها و درس‌هایی كه دارم شكّ در من پیدا شده كه من بر شما اعلم هستم یا نه، مقتضای استصحاب این است كه آن اعلمیت شما را من استصحاب كنم و شما را از خودم اعلم بدانم. خانواده من همه از شما تقلید می‌كنند.

 ببینید! حالا ما به خصوصیت قضیه در بعضی جهات كاری نداریم. راجع به این مسئله یك نفر با بلندمرتبه‌ترین استاد حوزه سامرا كه بعد ایشان آمد در كربلا و بعد از مرحوم میرزای شیرازی، مرحوم سید محمد اصفهانی یا همطراز با میرزا محمد تقی شیرازی بود یا اعلم بود، به‌طوری كه نقل می‌كنند شاگردانی كه در درس مرحوم سید محمد فشاركی اصفهانی می‌رفتند بعد از چهار سال مجتهد بودند، این یعنی مسلّم دیگر آنها مجتهد بودند. این استاد زبردست كه خود را همطراز با میرزا تقی شیرازی می‌داند خانواده خودش را امر می‌كند كه بیایند از ایشان تقلید كنند. ببینید چه وضعیتی در سابق موجود بود كه به این كیفیت بود، چه نوع تربیتی وجود داشت كه اساتید و مجتهدین به این نحوه ظهور و بروز پیدا می‌كردند.

 به یاد دارم وقتی‌كه در مشهد مشرّف بودم در تابستان، یكی از آقایان برای دیدن مرحوم والد آمد. در آن موقع هنوز ایشان به مرجعیت نرسیده بودند. خیلی تعجب كردم ایشان در آن مجلس یك مطالبی را با این شخص مطرح كردند كه خیلی برای من تعجب‌آور بود؛ راجع به كیفیت فتوا دادن كیفیت بیان مسئله كه اگر این‌طور بشود نظر شما چیست؟ آیا می‌شود یك مطلب را برای همه گفت یا افراد فرق می‌كنند؟ من خیلی تعجب كردم كه اینكه در این ظروف وجود ندارد، اینكه دنبال این مطالب نیست. چرا ایشان این مسائل را مطرح‌

 می‌كنند؟ یك مسئله‌ای را ایشان مطرح كردند البته ایشان هم یك جواب اشتباه و عوضی داد كه در خود جوابش هم اشكال هست كه اگر یك شخصی فرض كنید كه مدت سی سال نماز خواند اما كیفیت غسل را بلد نبوده چطوری غسل كند، اگر از شما سؤال بكنند كه این نسبت به عباداتی كه انجام داده چه تكلیفی دارد شما چه جوابی می‌دهید؟ ایشان هم یك جوابی داد كه خیلی جواب عجیبی بود. ایشان گفت نه اشكالی ندارد، به جهت اینكه مثلًا در غسل كردن توالی شرط نیست كه پشت سر هم باشد، ممكن است یك شخص مثلًا سرش را بشوید حالا بعد از یك مدتی طرف راستش را بشوید، بعد از یك مدتی طرف چپ را بشوید. این‌طور نیست كه حتماً باید متوالیاً باشد و پشت سر هم. پس بنابراین نمازها دیگر درست است گرچه ممكن است این جنب شده باشد اما بالاخره در یك موقعیتی می‌شود كه حالا بعد از یك هفته‌ای حالا دو هفته‌ای بالاخره چند تا غسل پشت سر هم بكند هركدام از اینها یك طرفش شسته می‌شود!

 آخر جان من! تا به آنجا برسد یك ماه گذشته این یك ماه را چه می‌گویی؟ تازه مگر در این یك ماه دوباره دیگر جنب نمی‌شود؟ خیلی جواب عوضی بود، اینها مهم نبود. آنچه كه مرحوم آقا بدنبالش بودند این بود می‌خواستند به او بگویند كه عن‌قریب شما مرجع خواهید شد چطور شما در میان افراد به یك نحوه‌ای می‌خواهید فتوا بدهید كه این فتوا برای هر كسی قابل اجرا نیست. چطور می‌توانید یك همچنین كاری بكنید؟ و هر كسی یك حكم خاص به خودش را دارد. ولی آن نفهمید اصلًا ایشان چه می‌خواهند بگویند و در چه موقعیتی بودند.

 من متوجه شدم كه یك مسئله و قضیه‌ای می‌خواهد برای این شخص اتفاق بیفتد و الّا ایشان بیخود این مسئله را مطرح نمی‌كنند. ایشان هم بر آینده اشراف داشتند بر مسائل. اینجاست كه خیلی مسئله مشكل است. اینكه امام علیه السّلام و ائمّه این همه تاكید می‌كنند بر مسئله تهذیب، ما یك چیزی می‌شنویم آقا انسان باید نفسش تهذیب داشته باشد. می‌گویند آقا ما هم تهذیب داریم دیگر، نه آقاجان هر كجا شما بخواهید بروید شیطان قوی‌تر از شما رفته آنجا جا رزرو كرده و نشسته و شما را در كنار خود دعوت می‌كند: بیا در اینجا بنشین در كنار من، مقام امن و مقام اطمینان، خودم هستم، خودم پشت و پناهت هستم و در افكار تو و در فعال تو و در اعمال تو یك‌یك می‌آیم و اظهارنظر می‌كنم و تو را بر آن كیفیت سوق می‌دهم. ... إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي ... یوسف، ٥٣ فقط این مسئله شامل آن افرادی نخواهد شد كه مورد رحمت خاص و عنایت خاص پروردگار واقع بشوند.

 ان‌شاءاللَه در جلسات آینده بیشتر راجع به این قضیه از جهات مختلف دیگر صحبت می‌كنیم. خداوند متعال ما را موفق بدارد تا اینكه به فرموده امام صادق علیه السّلام محوریت كارهای ما و محوریت افكار ما و محوریت گفتار ما را تحصیل رضای پروردگار قرار بدهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. الإنصاف فى النصّ على الأئمّة الإثنى عشر عليهم السّلام، ص ٣٠٠. [↑](#footnote-ref-1)
2. ١. أبو أحمد عبدالله بن منصور بن محمد المستعصم بالله (٦٥٦- ٦٠٩ قمرى) آخرين خليفه عباسى در بغداد بود؛ او از سال ٦٤٠ تا ٦٥٦ قمرى خلافت را برعهده داشت. [↑](#footnote-ref-2)
3. ١. الكافى، ج ٢، ص ٨٤. [↑](#footnote-ref-3)
4. ١. تحف العقول، ص ٢٤٦. [↑](#footnote-ref-4)
5. ١. بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ١٩٣ [↑](#footnote-ref-5)
6. ١. رجال النجاشى، ج ١، ص ٣٣١. [↑](#footnote-ref-6)
7. ١. الكافى، ج ٥، ص ١٠٨ [↑](#footnote-ref-7)
8. ١. مصباح الشريعة، ص ١٦: قال الصادق عليه السلام: لا يحِلُّ الفُتيا لِمَن لا يصطَفِى‏ [يستَفتِى‏] مِن اللهِ تعالى بِصَفاءِ سِرِّه و إخلاصِ عَمَلِه و علانِيَّةِ و بُرهانٍ مِن رَبِّهِ فى كلِّ حالٍ، الحديث. [↑](#footnote-ref-8)